



۲۰۱۶/۰۹/۲۷



احسان الله مایار

## جنبش مشروطیت در افغانستان اثر شادروان پوهاند عبدالحی حبیبی قسمت بیست و یکم و ختم



در اخیر قسمت بیستم خواندیم که:

چون اکنون می بینم که شما به جنگ داخلی قبیلوی گرفتار می آید، اینک من می خواهم میدان را به مردم خود افغانستان اعم از موافقان و مخالفان خود بگذارم. شما با همدیگر جور بیایید. من مسئولیت جنگ خانگی شما را برای بازستانی تخت شاهی به ذمت خود گرفته نمی توانم. یک او در زاده من در پاره چنار رسیده و دیگر برادر روحانی من در همین جا نشسته و جنگ خانه گی را در می دهد. ولی من مرد این کار نیستم و توصیه من به شما این است: که با همدیگر کنار بیایید، اتفاق کنید! استقلال خود را نگهدارید! و وطن خود را به دشمنان خارجی مسپارید! من فردی از شما هستم، اگر شما سعادت مند اید، عین سعادت و مسرت من است.

ولی اگر این چنین به خاک و خون بغلطید، موجب بدبختی و ملال دایمی من خواهد بود:

جنگ تو صلح تو جنگ است      من به قربانت اینچه نیرنگ است؟  
می روم تا تو نشنوی نامم      اگر از نام من، ترا ننگ است!

شاه نیک دل حساس و خیرخواه، این دو بیت واقف لاهوری را با سوز دل، اشک ریزان با صدای گرفته خواند و گفت: فی امان الله!...

این بود داستان الیم خاتمهء مشروطیت دوم، که ملت رنج دیدهء افغانستان چنین هنگامه های محشر آسا را فراوان دیده است. رجال و شاهان بهی خواه از بین رفته و سال های طولانی این مردم به خاک و خون تپیده اند... از انکشاف و ترقی باز مانده اند... در سیر اجتماعی زیان های جان کاهی بر داشته اند... دیده اند از مصائب آنچه دیده اند...

ولی با وجود جریان های تبه کار خارجی و داخلی، هویت ملی و استقلال خود را نگهداری کرده اند و برای ادامهء حیات ملی تپیده اند. بلی!

**تپش میکند زنده تر زندگی را تپش میدهد بال و پر زندگی را**

### نتیجه:

حالا بعد از خواندن این داستان که حرکت مشروطه طلبی چگونه به میان آمد؟ و در کدام زمان و مکان پرورش یافت؟ و عوامل موثره آن چه بود؟ پرسشی به ذهن خواننده خطور خواهد کرد، که هویت و اصلیت این حرکت چه بود؟ آیا آنرا یک حرکت برای جلب اقتدار، مانند جنگ های شاهزادگان سدوزنی و بارکزائی قرن ۱۸-۱۹ افغانستان نتوان شمرد؟

آیا با وجود آورنده گان این جنبش، که کارگران و دهقانان استثمار شده نبوده اند، چگونه دست به چنین حرکت نیمه انقلابی زدند؟ که در نتیجه یک رژیم استبدادی تاریک را سرنگون و به جای آن سلطنت مطلق دیگری را از روشنفکران قیام دادند؟

توضیح این پرسش ها بر اساس مطالعهء اوضاع اجتماعی افغانستان چنین است: در مبارزهء مشروطه خواهان افغانستان، اقلیت روشنفکر از طبقات بالا تا میانه دست داشتند و این پیکار یک مبارزهء نیمه انقلابی بود، که از روح رنج دیدهء طبقات عامهء مردم ما سرچشمه می گرفت ولو پیشقدمان این گروه، به جای مردم زحمت کش زارع و دهقان و رنجبر، رادیکالان بورژوازی و بیروکراتان طبقهء متوسط و حتی شاهزادگان و کارمندان متنعم درباری هم بوده اند و در اینجا است که باید سخن یکی از تحلیل گران تاریخ را به یاد آورد که گفته بود:

«برای نهضت های انقلابی لازم نیست که در آن باید حتما عناصر پرولتاریائی موجود باشند و یا مرام آنان بر جمهوری خواهی و دیموکراسی متکی باشد. امیر افغانستان (مراد امان الله خان است) و همکاران او مبارزهء خود را برای از پا در آوردن امپریالیزم و تجزیهء قوای آن بوده، از نظر انقلابی نیز یک پیکار عینی سودمند است. ...» (مسایل لیننزم ۹۰ طبع مسکو ۱۹۴۹م)

نهضت مشروطه خواهان افغان که منتج به شکست امپریالیزم و آزادی ملت رنج دیده و ستم کشیده تجزیه شده گردید باید جزوی مهم از تاریخ بیداری آسیا و مقدمه یی برای آزادی هندوستان و پاکستان شمرده شود، زیرا به قول یکی از مفکران صاحب نظر هندوستان آن وقت که:

**آسیا یک پیکر آب و گل است ملت افغان در آن پیکر دل است (اقبال لاهوری)**

اگر در این مرکز جغرافی و دل آسیای کهن حرکتی نبود، شاید کاروان آزادی ملل شرق بدین زودی به منزل مقصود نرسیدی.

در اینجا این نکته را فراموش نباید کرد که روحیه ملی و استواری هویت مردم افغانستان مستعد به وجود آوردن هر گونه تحول تکاملی و انقلابی نا متوازن بوده و موقعیت جغرافی این سرزمین نیز متضمن قبول هر نوع جنبش و حرکت مترقی است. تا جاییکه نهضت مترقی و نیمه انقلابی مشروطیت نیز به دست کسانی صورت گرفته که در آن از شاهزاده تا طبقه بورژوازی روشن فکر دستی داشتند.

تا جاییکه از مطالعه تاریخ افغانستان بر می آید: اگر در به وجود آوردن یک حرکت مترقی یا ارتجاعی، منافع طبقاتی موید باشد، آن حرکت همتا وقتی دوام می کند، که متضمن فواید برای همان طبقه باشد.

اگر ما علل سقوط رژیم امانی را بعد از مدت ده سال جستجو کنیم، در پهلوی عواملی که در این کتاب ذکر رفت، یک علت اساسی را خواهیم دید، که در به وجود آوردن آن طبقه رنجبر و محروم مستقیماً سهمی نداشت و نتایج آن با وجود مفید بودن - برای این گروه مردم جالب و مشاهد و در خور لمس نبود.

کسانیکه از طبقه متوسط و عالی بورژوازی منور در به وجود آوردن این حرکت بنابر منافع طبقاتی خود سهم داشتند و در جامعه افغانی هم اقلیت محض بودند، هنگامیکه به نوائی رسیدند و در نتیجه سعی و عمل خود، یکی از مراتب بزرگ کشور را فراچنگ آوردند، آنرا معراج آمال خود دانستند و دیگر در فکر مملکت و مردم داری نیفتادند و در حلقه کوچک حفظ چوکی و مقام، از مردم دور شدند و میدان عمل را به کسانی گذاشتند، که گرفتار جلب منافع مادی بیکران برای خود و اقوام و بستگان خود از طبقه بالا یا متوسط بوده اند، که در نتیجه محرومیت عامه را بار می آورد.

در حقیقت ساختمان طبقاتی جامعه افغانی مانند سوابق تاریخی تشکیلات طبقاتی ملل اروپا نبود و در اینجا هنوز علل انفکاک و تجزیه طبقات از نظر اقتصادی و اجتماعی به وجود نیامده و بنابر این طبقه رنجبر با خایص روحی و اقتصادی خاصی که آنها را از طبقات دیگر مجزا سازد وجود نیافته بود. ایشان با محرومیت تام، احساس چنین حالتی را نمی کردند و فیودالیزم جبار و قوی و متمسک تشکیل نیافته بود.

چون در رژیم امانی نه طبقات استثمار کننده و نه گروه استحصال شده، شعور خاص طبقاتی را داشته اند، بنابر این هیچ یکی منافع خود را وابسته به آن رژیم ندانسته و در حالت بی تفاوتی و لا تعلقی بوده اند و فقط طبقه مامورین نیمه روشنفکر، اگر تعلق خاطری بدین رژیم داشته اند، آن هم اقلیت محض بیشتر از ده بیست هزار یعنی عشر عشر عشیر جامعه نبوده اند.

چون حکومت ها پیوسته غارتگر و مرکب از کار مندان مستثمر و بهره کش بوده اند، بنابر این همواره در مقابل یک غارتگر شناخته و آزمایش شده، اگر مدعی نوی از همان طبقه به میان آمده، مردم او را برای نجات آنی خود از دست ستم غارتگر قدیم پذیرائی کرده اند. ولی به مجرد آغار به کار و دادن امتحان نخستین، چون سیستم فکر و استثمار جامعه فرق نکرده، کار مندان جدید نیز به اعمال فجیع تر از سابق دست زده اند و مردم می گفته اند:

**تو از چنگال گرگم در ربودی !      چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی !**

بنابر این همواره نفرت عمومی در مقابل حکمرانان موجود بود و اگر دستی از بیرون یا درون مملکت خواستی که این مردم شاکو و استثمار شده را بر خلاف دستگاه حاکم استعمال کند، مشکلی نداشته است زیرا هر حکومت با عمل خود و دادن آزمایش، اکثریت مردم را از خود رنجیده ساخته بود و اگر فرضاً در آن دستگاه چندین تن مخلص و نیکو کاری هم بوده، آنان هم به شامت اعمال اکثریت کار مندان استفاده جوی منفور گرفتار بوده اند.

جامعه‌شناسی افغانی و تجزیه‌ی صفات و خصایص اجتماعی مردم افغانستان نیازمند کنجکاوی‌های ژرف در بنیان هویت این جامعه از نظر تاریخ، جغرافیا، اقتصاد، نژاد، زبان، عقاید و مواضع اجتماعی قبایل و روستا نشینان و شهریان و کوچیان آواره گرد و بقایای مسالک روحی مانند مذاهب، طریق و افکار صوفیانه و راهبانه است، که توأم با تأثیرات مدنیت صنعتی جدید و فرآورده‌های عصر حاضر باید پژوهش و کاوش گردد. و این خود مباحث وسیع و مبسوطی است که در پرتو تاریخ چند هزار ساله افغانستان – که گذرگاه مدنیت‌ها و فرهنگ‌ها بوده – مورد کاوش و بررسی‌های علمی و عینی قرار می‌گیرد. وانگهی میتوان خط‌مشی در خور هضم و قبول این مردم جامع‌الخصایص را در روشنی مطالعات دقیق تعیین کرد، که این یک کار علمی دارای ابعاد تاریخی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و فکری کهن و نو است و از مشکل‌ترین و دقیق‌ترین مسایل اجتماعی است. زیرا مانند علوم طبیعی در تحت فارمول‌های ریاضی مثبت نمی‌آید و کلیات آن با ابعاد نسبی زمان و مکان تغییر می‌کند و احکام آن صد فیصد در تمام محیط یک سان و هم‌آهنگ نیست، و مواضع تکامل هم‌درین جامعه نا متوازن بوده و سراسر منطبق بر دساتیر زندگانی یک جامعه خالص طبقاتی نیست و از این روست که اکثر حکومت‌های سابق این کشور، پیش اکثریت مردم نا مطلوب بوده‌اند، زیرا با منافع آنی افراد این جامعه نا متوازن مطابقت نداشته‌اند.

نامتوازن ازینرو گوئیم، که در یک زمان معین یک اقلیت کوچک در تحت عنوان فیودال آمده، ولی دارای خصایص فیودالیزم متشکل و نیرومند نبوده‌اند. بورژوازی شهر نشین نیز با تمام ممیزات اجتماعی به وجود نیامده و طبقه محروم و رنجبر یعنی روستائینان کشتگر و دهقان نیز خصلت اجتماعی طبقه کارگر متشکل نداشته و کوچیان آواره از تمام شرایط طبقاتی محروم بوده‌اند.

در چنین حالت عدم توازن و اختلاف احوال و خلط شرایط طبقاتی اگر حکومتی فعال و مخلص و خیر خواه هم آمده، چون با منافع هیچ یکی از طبقات نا متوازن سازگاری نداشته، از پشتیبانی اکثریت مردم محروم مانده و تجرید گردیده است.

چون محل وقوع جغرافی افغانستان هم بسیار حساس و مهم بوده و کوهساریست که بین دو مدنیت و دو نوع فکر هندی و ایرانی و سه سرزمین بزرگ هند- ایران و ماوراءالنهر افتاده است بنابراین هم و راه جهانگیران و فاتحان هنگامیکه سر و کارشان با این سرزمین افتاده، از این خصلت اجتماعی عدم توازن عینی و قانونی طبقات استفاده جسته و با انداختن تفرقه و ایجاد خانه جنگی‌ها نیروی ملی این مردم را ضعیف ساخته و خصایص اجتماعی ما را به ضرر ما به کار برده‌اند و در اینجا است که در عین شکوه از ایادی خارجی امپریالیستی با خود باید گفت که:

**آتش بدو دست خویش - در خرمن خویش      چون خود زده ام، چی نالم از دشمن خویش**

(ختم ۲۶ حوت ۱۳۶۱، جمال مینه کابل)

ختم